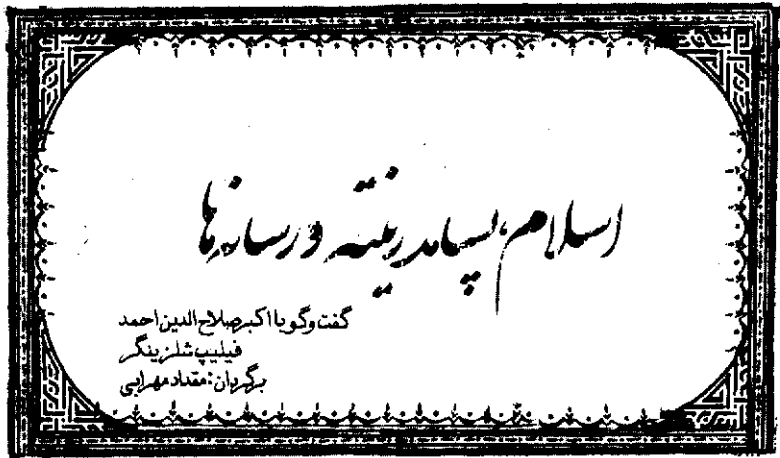


پیشکش کاہ علوم اسلامیہ اسلامیہ فرہنگی  
رسالہ جامع علوم انسانی



### اشارہ

چند شمارہ‌ای می‌شود که *ماہنامہ رواتی هنر و اندیشه* در کنار مطرح کردن مباحث تئوریک دین و رسانه در برداشتی دیگرگونه این موضوع را به جایگاه اسلام در رسانه‌های غرب تسری داده و در نگاهی رسانه‌ای/دینی/سیاسی/فرهنگی به کاوش در نحوه بازتاب چهره اسلام در رسانه‌های عالم مشغول شده است. در حال حاضر ابزار ما برای نیل به این مقصود ترجمه مقالاتی است که تلاش کرده‌اند با نگاهی منتقدانه این بازنمایی منفی از اسلام و مسلمانان را به چالش بکشند. این رویه را در شماره‌های آتی نیز دنبال خواهیم کرد چرا که معتقدیم بخشی از سیاست‌گذاری‌های رسانه ملی بایست معطوف به خنثی‌سازی این بازنمایی‌ها باشد که می‌تواند در محتوا یا ساختار تجلی پیدا کنند. در ادامه این تلاش مکتوب در این شماره گفت‌وگویی با متفکر پاکستانی الاصل، اکبر صلاح‌الدین احمد، به چاپ می‌رسد که دارای سه ویژگی است:

نخست آن که در این گفت‌وگو به بحث درباره بازنمایی اسلام در رسانه‌ها پرداخته شده است. بحثی قدیمی ولی دنباله‌دار که این روزها شدت و اهمیتی مضاعف پیدا کرده است. نوم آن که این گفت‌وگو درست اندکی پس از فروپاشی نظم دوقطبی جهان تهیه شده است؛ زمانی که آرام آرام جهان در پس فروریزی کمونیسم با واقعیت خیزش دین اسلام و قرار گرفتن آن در صدر جنبش‌های عدالت‌طلبانه روبه‌رو شد. ویژگی سوم این گفت‌وگو تعلق آن به ویژه‌نامه *اسلام و ارتباطات فصل‌نامه رسانه، فرهنگ و جامعه* است که در سال ۱۹۹۳ منتشر شده و برای جامعه آکادمیک ایران دارای ارزش خاصی است؛ چرا که در این شماره فصل‌نامه، دکتر سیدحمید مولانا به عنوان سردبیر مهمان در تهیه ویژه‌نامه دخیل بوده‌اند. علاوه بر این گفت‌وگو چند مقاله دیگر از جمله مقاله‌ای از دکتر مولانا و یادداشتی بر *آیت‌الله تسخیری* نیز در میان آن‌ها قرار دارد. می‌ماند جای یک گلّه و آن این که چه در این گفت‌وگوها

و چه در مقالات ویژه‌نامه جای خالی متفکران فعال دانشگاهی ایران به خوبی احساس می‌شود. مهمی که بارها مورد اشاره دکتر سیدحمید مولانا قرار گرفته است.

\*\*\*

اکبر صلاح‌الدین/احمد مردم‌شناس برجسته پاکستانی، عضو نهاد علمی علامه اقبال و استاد دانشکده کلونین دانشگاه کمبریج است. وی طی سال‌های اخیر کوشیده است ادراک عمومی غرب از جوامع اسلامی را بهبود بخشد. وی ابتدا این اقدام را در کتابی با نام *آگاهی از اسلام: فهم جامعه و تاریخ مسلمانان*<sup>۱</sup> پیگیری کرد. انتشار این کتاب منجر به مصاحبه‌های وی با BBC گردید. این امر منجر به تولید برنامه‌های شش قسمتی درباره اسلام گردید، که احمد در آن مشاور، مجری و نویسنده متن بود و در بهار سال ۱۹۹۳ توسط BBC پخش گردید. این برنامه این موارد را تحت پوشش قرار داد: ظهور اسلام و ارتباط آن با دنیای امروز، میراث عثمانی، صفویه و امپراطوری مغول، مسلمانان به عنوان گروه اقلیت، زندگی خانوادگی مسلمانان، اسلام و مدرنیته و در نهایت رسانه‌ها و دنیای مسلمانان.<sup>۲</sup>

درون‌مایه رسانه‌ها و دنیای مسلمانان بخش اصلی کتاب احمد با نام *پسامدرنیسم و اسلام: چالش‌ها و نوییها* (انتشارات راتلج ۱۹۹۲) را تشکیل می‌داد. این مصاحبه در اگوست سال ۱۹۹۲ توسط فیلمیپ تلویزیونگر در کمبریج ضبط گردیده است. ارتباط پسامدرنیسم و رسانه‌ها با اسلام به عنوان نقطه آغاز بحث مطرح گردیده است.

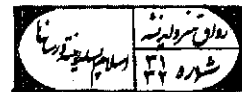
### و اما بعد

**شما کتابی به چاپ رسانده‌اید که به پسامدرنیسم و اسلام می‌پردازد و در آن برای رسانه‌ها نقش بسیار حیاتی در نظر می‌گیرید. یکی از مسائلی که شما در آن کتاب مطرح کردید این است که عدم پذیرش آرمان‌های یونان از سوی اسلام منجر به این شده است که پسامدرنیسم غربی نیز رد گردد و در حال حاضر اسلام می‌کوشد بازگشت به نظام ارزشی سنتی را بستاند. شما فرهنگ غرب را تهدیدی برای اسلام می‌بینید؛ هرچنین از نظر شما در برخی موارد اسلام فرصت‌هایی که فرهنگ غرب ارائه کرده را از دست داده است. به نظر شما در موقعیت فعلی شاهد کلیشه‌سازی دو جانبه از جامعه اسلامی توسط جامعه غربی و از جامعه غربی توسط جامعه اسلامی هستیم. شما این بحث را مطرح کرده‌اید که در بستر و شرایط موجود باید بگوئیم در تفاوت‌ها دخالت کنیم و فهم دوجانبه و مسالمت‌آمیز را شکل دهیم. چطور می‌توان این دخالت و فهم دوجانبه را شکل داد؟**

محرک اصلی بحث من در آن کتاب قطعا آن بود که پیشنهاد دهم مفاهیم بین اسلام و غرب (اگر آشتی مجدد تفاوت‌ها درون کمپ‌های قدرت صورت نگیرد) حیاتی است؛ حیاتی است زیرا ما امروزه در عصر توسعه سریع تکنولوژی، رسانه‌ها، حمل و نقل و ارتباطات زندگی می‌کنیم به گونه‌ای که انزوا یا اجازه داشتن زندگی سنتی مخصوص خودمان شدیدا دشوار شده است. این مسئله در سطحی

### 1. Discovering Islam: Making Sense of Muslim History and Society

۲. بدیهی است نمی‌توان همه اقبال شبکه BBC را ناشی از علاقه صادقانه آن‌ها به اسلام و جنبش‌های عدالت‌طلبانه اسلامی نسبت داد. آن‌چه معروف و مشخص است جدای از برخی برنامه‌های مستقل که در این شبکه تهیه می‌شوند رویکرد این شبکه چیزی غیر از ادامه سیاست‌های وزارت امور خارجه انگلیس نیست.



واقع‌بینانه مطرح است. در سطح دیگر من به عنوان یک مسلمان اعتقاد دارم نگرش قرآن بصیرتی کاملاً جهانی است. قرآن به طور مداوم نه تنها دربارهٔ این دنیا سخن به میان می‌آورد بلکه به همگی کائنات نیز می‌پردازد. همواره دربارهٔ پذیرش و درک تفاوت‌ها سخن می‌گوید، به گونه‌ای که همهٔ ما باید به آن مباحث کنیم. خداوند مردمی متفاوت خلق کرده است از حیث رنگ و زبان و... آیه‌های معینی در قرآن وجود دارند که حصارهای بین غرب و شرق و... را در هم می‌شکنند. بنابراین در قرآن یک دیدگاه جهانی مطرح است. من اهل پاکستان هستم و طی چند سال اخیر در انگلستان زندگی کرده‌ام. بنابراین پاسخ من به دنیای امروز عمل‌گرایانه و واقع‌بینانه است.

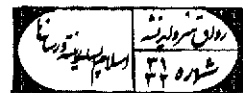
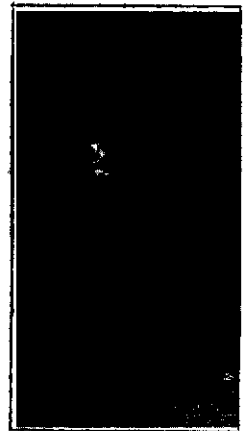
شما واقعا به بحث بسیار سنگینی اشاره کردید که در آن مسائل بسیاری وجود دارد و در این جمله ساده گنجانده شد که ما باید یکدیگر را درک کنیم، ما باید قادر باشیم با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم. این در حالی است که مسائل شدیداً پیچیده و دشوار هستند. رشته‌های این پردهٔ متقوس، به یونان و تقسیم‌بندی‌های شرق و غرب و تعصبات باز می‌گردد. اگر هر رشته‌کلاف را در دست نگه دارید شما را به هزاران سال تاریخ می‌برد و زمانی که به جلو می‌روید بعضی مواقع به دشواری می‌توان آن‌ها را از هم باز کرد؛ زیرا تعصبات نژادی، تعصبات مذهبی، تعصبات تاریخی به یکدیگر پیچیده‌اند و نمی‌توان به راحتی آن‌ها را از هم تشخیص داد.

در این برهه از تاریخ ضرورت درک متقابل کاملاً الزامی است. به اعتقاد من حیاتی است؛ زیرا ما نمی‌توانیم در انزوا زندگی کنیم. حالا که سخن به این‌جا کشید فکر می‌کنم آن گونه که نظم سیاسی دههٔ ۱۹۹۰ در حال آشکار شدن بود، بسیاری از مردم پذیرفته‌اند که این ادعاها تنها کلماتی بیش نبودند، لفاظی‌های پوچ و این تنها چیزی است که سازمان ملل متحد همواره و به کرات بیان کرده است و بدین ترتیب مسلمانان به این بحث‌ها پاسخی نداده‌اند. مسلمانان می‌توانستند این بحث را مطرح کنند که ضرورت درک متقابل ریشه در مفاهیم قرآنی دارد و چیزی به اسم شرق و غرب وجود ندارد و ما خواهان ائتلاف جهانی فراگیر دربارهٔ مسائل انسانی هستیم. آن‌ها می‌توانستند به این نکته اشاره کنند که نه تنها بیشترین توجه را به حقوق انسانی اقلیت‌ها می‌کنیم بلکه به غیر مسلمانان نیز توجه داریم؛ زیرا این نیز ریشه در قرآن دارد و فرقی نمی‌کند که آن‌ها کودک باشند یا سالخورده و یا زن باشند. این‌ها کاملاً دستورات قرآن است. هم‌چنین می‌توانستند بگویند وقتی می‌کوشیم از موضعی اسلامی پاسخ دهیم طرف مقابل تنها لفاظی‌هایی پوچ است، چنان‌چه واقعا هم این گونه بوده است. گفت‌وگوهایی دربارهٔ مسائل مربوط به حقوق بشر، دربارهٔ ضرورت حمایت از اقلیت‌ها وجود دارد، ولی آن‌چه ما در واقعیت می‌بینیم یا آن‌چه مسلمانان می‌بینند کاملاً برعکس است. ببینید در کشمیر چه اتفاقی رخ داده، چه چیز در در بوسنی و هرزگوین اتفاق افتاد در فلسطین چه مصیبت‌هایی در حال وقوع است. آن‌ها به راحتی این احساس را در دنیای مسلمانان تکرار می‌کنند که غرب همواره با اصول تبعیض‌آمیز ظاهرسازی می‌کند. این مسئله نسبتاً مسئلهٔ بفرنجی است که امروزه در مقابل دنیای مسلمانان قرار گرفته است. آیا آن‌ها باید از جهان‌بینی خود، جهان‌بینی قرآنی دست بکشند و به این

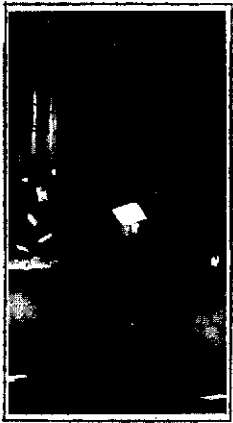
بازی بپردازند، یا باید بکوشند هم‌چنان از آن جهان‌بینی دست نکشند و مسائل بغرنجی برای خود ایجاد کنند؛ زیرا بصیرت قرآن باید حفظ گردد و تا کنون نیز چنین بوده است.

پس از جنگ سرد شاهد فروپاشی نظم دیرینه بودیم. شما در کتاب خود هنگامی که مفاهیم پسامدرنیته را برمی‌شمردید به از دست رفتن ایمان، ظهور نسبی‌گرایی مذهبی و فشارهایی بر نظام دولتی اشاره کرده و نظام دولتی را از خصیصه‌های مدرنیته ذکر کردید. در عین حال شما برای رسانه‌ها، به ویژه تلویزیون و سینما و نظام ستاره‌سازی در ارائه تصویری از کلیه این تغییرهای متلاطم، نقشی اساسی قائل شده‌اید. نکته جالب توجه این است که شما در صحبت‌های‌تان درباره پسامدرنیته بر خلاف آن‌چه درباره نظریه‌پردازان غربی وجود دارد که یا از آن تمجید کرده یا از آن انتقاد کرده‌اند، کوشیده‌اید این مفهوم را نظم دوباره ببخشید و تعبیری اسلامی از آن ارائه کنید. اگر منظور شما را درست فهمیده باشیم، شما اساساً این را مطرح کرده‌اید که پسامدرنیته در دنیای مسلمانان باید به عنوان رد مدرنیته و بازگشت به ارزش‌های سنتی تلقی گردد. مایلید کمی بیشتر در این مورد صحبت کنید؟ درباره پافشاری بر ارزش‌ها و هویت مسلمانان در رابطه با نقصان‌های آن‌چه مدرنیته به دنیای مسلمانان ارائه کرده است، صحبت کنید.

به نظر من در خود لغت پسامدرنیسم خطری وجود دارد؛ زیرا مناقشه‌آمیز است و تا حد کمی هم کلیشه‌ای شده است؛ کلیشه دیروز. ممکن است مردم تصور کنند وقتی می‌گویم پسامدرنیسم و اسلام دقیقاً منظور من همان چیزی باشد که بنا به تفسیر اروپایی یا غربی از پسامدرنیسم ارائه شده است. تفسیر اروپایی از پسامدرنیسم معماری جدید، تفکر جدید، لباس‌های شیک، موسیقی رگه و غیره است. ولی در واقع آن‌چه من انجام داده‌ام دقیقاً همان چیزی است که شما به آن اشاره کردید. کوشیده‌ام مفهومی را به خدمت بگیرم، مورد استفاده قرار دهم یا برای خود ایجاد کنم و آن را درباره برهه خاصی از تاریخ مسلمانان به‌کار برم. مسلمانان در نیم قرن گذشته دنیا را به شکل مثلی می‌دیدند که بین دو ابرقدرت، یکی در واشنگتن و دیگری در مسکو، تقسیم شده بود و آن‌ها باید در یکی از این دو جناح قدرت قرار می‌گرفتند و بسیاری از کشورهای مسلمان در یک جناح و برخی دیگر در جناح دیگر بودند. برای نمونه مصر با اتحاد جماهیر شوروی بود و پاکستان با آمریکا. کشورهایی نیز وجود داشتند که دو نیمه شده بودند. یمن به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود، نیمی در این جناح قدرت و نیمی در جناح دیگر قرار داشت. اولویت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تا حدی توسط این دو جناح قدرت تعیین می‌گردید. بدین ترتیب می‌توان به این بحث اشاره کرد که هر چند کشورهای مسلمان پس از جنگ سرد مستقل عمل کرده‌اند و از نظر سیاسی و جغرافیایی برای خود دولت‌هایی داشته‌اند، با این حال اولویت‌های آن‌ها خارج از حوزه‌های خود آن‌ها تعیین گردیده است. در دهه ۱۹۸۰ شاهد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و قدرت کمونیسم و تأثیر آن بر ابرقدرت دیگر یعنی آمریکا بودیم؛ زیرا غرب به سرعت آن دشمن سابق خود را از دست داد و دیگر نمی‌توانست بر آن



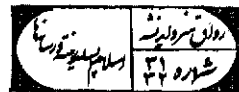
تمرکز کند. این به نوبه خود منجر به آغاز فرآیندی گردید که کل این مرحله پسامدرن چندپارگی و مرحله بازگشت به عقب را تقویت کرده است، بدین ترتیب ما شاهد اروپا و توسعه تناقض آمیز آن یعنی حرکت به سمت آروپای واحد بودیم، در حالی که از طرف دیگر شاهد تجزیه یوگوسلاوی و اروپای غربی و جنبش احیای دین نیز بودیم که طی چند قرن گذشته بی سابقه بوده است. امروزه همه این‌ها واکنش مسلمانان به دنیای معاصر را تقویت می‌کند. ما در این مثلث دو نقطه می‌بینیم: یک نقطه مسکو است که کاملاً تجزیه شده است و نقطه دیگر واشنگتن است که در بی‌نظمی جدی به سر می‌برد. نقطه سوم مسلمانان هستند که در این نقطه حس شادمانی و شور عظیمی وجود دارد. حال اجازه دهید ببینیم در دنیای مسلمانان چه چیز به وقوع پیوسته است. ما شاهد انقلاب [امام] خمینی در ایران، عصر اسلامی شدن، ظهور ضیاء الحق در پاکستان و اخوت مسلمانان در مصر و غیره بوده‌ایم. برای مسلمانان اشتیاق فراوانی وجود دارد که هویت خود را کشف کنند و به ریشه‌های خود باز گردند و به عبادتی مدرنیته را کنار گذارند. این ادراک ضمنی وجود دارد که مدرنیته به عنوان یک پروژه به یکی از دو نقطه این مثلث مرتبط است. مدرنیته در چهارچوب سدهای عظیم، فرودگاه‌های ملی، ساختمان‌های بزرگ، رییس‌جمهور توانمند با تصاویرش در هر جایی تعریف می‌گردد که این‌ها با تلقی غربی یا تلقی اتحاد جماهیر شوروی از مدرنیته مرتبط است. در بین همه این‌ها مهیج‌ترین واقعه در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ رخ داد، که ناگهان، گویی از سر معجزه شاهد ظهور جمهوری‌هایی در آسیای میانه بودیم؛ کشورها و جوامع اسلامی که در ۷۰ سال گذشته در کمونیسم گم شده بودند، به طور کامل از نقشه محو شده بودند، جوامعی که در آن قرآن سوزانده شده بود، مساجد تعطیل شده بود و به عنوان زندان از آن استفاده می‌شد، در آن علماء و افرادی که می‌توانستند متون دینی را بخوانند و بنویسند به راحتی حذف می‌شدند و از بین می‌رفتند. حال این تصاویر کلیشه‌ای دیگر وجود ندارد. من به تازگی از آسیای میانه بازگشتم و سفر دقیقی به آن مناطق داشتم. برای مسلمانان ظهور این کشورها تنها یک معجزه است. مسلمانان احساس می‌کنند چون به قدرت الهی یا وجود الهی، یا چیزی فراتر از امور عادی یا فناپذیر ایمان دارند، در زمان مناسب خداوند خود در تاریخ مداخله می‌کند. همه این‌ها نظریه فوکویاما مبنی بر این که تاریخ پایان یافته است و تاریخ دیگر قرار نیست اشکال خیرت‌آور یا مهیج به خود بگیرد و قرار است حرکتی یکنواخت به سمت سرمایه‌داری و مصرف‌گرایی باشد، را به چالش کشیده است. ناگهان همه چیز تغییر کرد و شاهد ظهور این جوامع بودیم که شدیداً تحت تاثیر آگاهی اسلامی بودند و می‌خواستند مجدداً بفهمند که کیستند، برای چه چیز زندگی می‌کنند، غذای آن‌ها چیست، لباس آن‌ها چگونه است، مذهب آن‌ها چیست، قرآن چه رهنمودهایی دارد، پیامبر [ص] چه بیاناتی دارد؛ مسلمانان بسیار بسیار مایل بودند دوباره به همه این‌ها پی ببرند و البته، مدت زمان زیادی به طول خواهد انجامید تا آن‌ها حقیقتاً به طور کامل با این مفاهیم آشنا شوند زیرا یک فرآیند آگاهی‌کننده و دردآور در جریان است، با این حال این جنبش آغاز شده است. آن‌چه من کوشیدم انجام دهم این بود که این مفهوم حیاتی پسامدرنیسم که واقعا برای ما به معنای ورود به



برهه جدیدی از تاریخ بشری است را به خدمت گیرم. فکر نمی‌کنم کسی بتواند ما را به خاطر این گفته به چالش بکشد که ما در حال دور شدن از ساختارهایی هستیم که بر نیم قرن اخیر سیطره افکنده بود، آن زیرساختارها در حال فروپاشی هستند، تفکر جدید در حال شکل‌گیری است و شکل جدیدی از نگاه به دنیا در حال شکل‌گیری است. اکنون در آن چهارچوب، اگر بخواهیم مفهوم پسامدرنیته را دربارهٔ جوامع اسلامی به کار بریم این امکان را به ما می‌دهد به آن چه به صورت کاملاً آشکار در حال وقوع است نگاه عمیق‌تری داشته باشیم و دیگر به صورت سنتی و به سادگی نگوییم که اسلام متشکل از جوامع شرقی است که مدرن نشده‌اند و بنابراین شبیه غربی‌ها نیستند. اگر گفته شود آن‌ها باید صنعتی‌تر شوند، آموزش مناسب‌تری داشته باشند، باید مانند غربی‌ها شوند، آن‌گاه این جهان‌بینی شدیداً ریشه در مدرنیتهٔ غربی دارد. این نوع تفکر به چالش کشیده شده است؛ زیرا نیاز مبرمی وجود دارد که این عقلانیت پذیرفته‌شدهٔ پنجاه سال گذشته از ریشه به چالش کشیده شود، و از گون گردد و مجدداً درک شود. بنابراین شاهد آن هستیم که همهٔ این‌ها تقویت‌کنندهٔ نوعی جنبش جهانی است که در حال وقوع است.

**آیا می‌توان با صراحت بیشتر به مسئلهٔ رسانه‌ها که فصل آخر کتاب شما را به خود اختصاص داده است و به نظر من بخشی اعظمی از قسمت‌های دیگر کتاب را نیز تشکیل می‌دهد، بپردازیم. آن چه شما مطرح کرده‌اید تصویری از تجدید حیات فرهنگی کلانی است که اگر نگوییم یک بدیل برای مدل‌های غربی ارائه می‌کند، چندین بدیل برای آن‌ها است. اکنون، در این بستر کلان از نظر شما رسانه‌ها نقش ویژه‌ای دارند. شما به همه‌جایی بودن آن‌ها اشاره کرده‌اید و دربارهٔ قدرت فرهنگی که رسانه‌های غربی بر جوامع اسلامی تحمیل می‌کنند ابراز نگرانی کرده‌اید. شما آن قدر پیش می‌روید که رسانه‌ها را دیو در نظر می‌گیرید و دقیقاً رسانه‌ها را با عنوان دیو توصیف می‌کنید. شاید مسخره فکر می‌کنم، با این حال تا حدی هم جدی است. برای نمونه شما به تأثیری که رسانه‌ها بر ساختار خانواده که در زندگی جوامع اسلامی کاملاً نقش مرکزی دارد، اشاره می‌کنید. مایه‌ی مشخصی کنید که فرضیهٔ شما چیست و سپس به این بحث بپردازیم که آن فرضیه چگونه به واسطهٔ تجربهٔ کاری اخیر شما در یک سلسله‌نامهٔ تلویزیونی تغییر کرده است.**

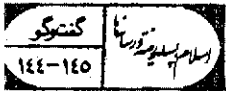
به نظر من مهم‌ترین و مرکزی‌ترین واحد در جوامع اسلامی خانواده است. بنابراین مایل‌م بحث را با خانواده شروع کنم. یک یا دو دهه پیش از دههٔ ۱۹۹۰ میان اغلب مسلمانان رییس خانه، چه مرد چه زن، شوهر یا خانم، کاملاً اطمینان داشتند که سنت‌های نیاکان‌شان کمابیش حفظ می‌گردد و کمابیش به نسل بعدی منتقل می‌شود. این مسئله برای یک مسلمان بسیار مهم است؛ زیرا اسلام با تاریخ آغازینش دارای رابطهٔ کاملاً مستقیم است، این در حالی است که در برخی موارد تغییرات معینی وجود دارد و در برخی دیگر استمرار حاکم است. در کل ضروری است این تعادل حفظ گردد. حال طی چند دههٔ گذشته، دست‌کم در جوامع اسلامی ظهور تأثیر نیرومند رسانه‌ها اتفاق افتاده است. برداشت کاملاً



آزاد من از رسانه‌ها، تلویزیون، دستگاه‌های ضبط ویدیویی، روزنامه‌ها، سینما و... است. فیلم‌های غربی یا هندی، یا فیلم‌های آمریکایی تقریباً در هر نقطه از کشوری مانند پاکستان وجود دارد. طی چند دهه اخیر با ظهور رسانه‌های جدید ارتباطی نیز انفجار عظیمی رخ داده است. اجازه دهید بحث را بازتر کنیم. شما به خانه، محلی امن، آرام و بسته باز می‌گردید. ناگهان، به واسطه رسانه‌ها دو یا سه نسل از مسلمانان در معرض عقاید، ارزش‌ها، تصاویر و صحنه‌هایی قرار گرفته‌اند که متعلق به رسانه‌هاست. البته نمی‌خواهم این چیزها را ساده‌انگارانه مطرح کنم ولی به طور کلی، آن‌چه آن‌ها تماشا می‌کنند سکس و خشونت است و آن‌ها این را معادل غرب و جامعه غربی تلقی می‌کنند و می‌گویند آن‌ها حس هویت اسلامی مسلمانان را تقویت می‌کنند. مسلمانان می‌گویند ببینید، غرب از این چیزها فراتر نیست. غرب چیزی به جز سکس و خشونت ندارد که به دنیا عرضه کند، غرب جامعه وحشتناکی است، باید آن را طرد کرد، باید در برابر آن مقاومت کرد. برای اولین بار در تاریخ این اتفاقات در منزل آن‌ها، در اتاق نشیمن آن‌ها در حال رخ دادن است. تأثیراتی که این تصاویر و ارزش‌ها بر نسل‌های بعد، آن‌هایی که ده‌دوازده سال دارند و این برنامه‌ها را تماشا می‌کنند، بر جای می‌گذارد چیزی است که تنها دانشمندان علوم اجتماعی می‌توانند به آن پی ببرند. اغلب اوقات حتی متوجه تأثیرات نمی‌شویم، متوجه نمی‌شویم که در دنیای مسلمانان مشکلی وجود دارد. بنابراین این‌ها همه در یک سطح هستند.

در سطح دیگر، رسانه‌ها دارند همه این ارزش‌ها را جهانی یا اساساً آمریکایی می‌کنند. این تصاویر همه کشورهای جهان و البته کشورهای اسلامی را در خود فرو می‌برد. برای نمونه هنگامی که با شرکت هواپیمایی بریتانیا به پاکستان پرواز کردیم تا قسمت‌هایی از سریال BBC را فیلم‌برداری کنیم ماجرای عشق‌بازی رییس‌جمهور آمریکا، کلینتون برای ما پخش شد و این جدال و کشمکش چهره او را آنزجارامیز می‌کرد. هنگامی که وارد اسلام‌آباد شدم، با کسی زندگی می‌کردم که تلویزیون رسمی پاکستان را تماشا می‌کرد، با این حال هر چند وقت یکبار شاهد رخنه CNN هم بودیم، بنابراین نتوانستم از ماجرای کلینتون رها شوم. خواسته یا ناخواسته داشتیم این ماجرا را دنبال می‌کردم. هنگامی که وارد کراچی شدم در هتلی که بودم تلویزیون را روشن کردم و در آن کلینتون و زندگی عشقی وی پخش می‌شد و هنگامی که به لندن بازگشتم کلینتون هنوز آن‌جا بود. بنابراین من هر چقدر هم که می‌خواستم، نمی‌توانستم از دست ماجرای کلینتون رها شوم. این ماجرا نوعی گسترش را به تصویر می‌کشد که سه یا چهار دهه قبل میسر نبود. هنگامی که بریتانیا را ترک می‌کردم یک لحظه خیال کردم کلینتون را هم پشت سر جا گذاشته‌ام. من وارد دنیای دیگری شده بودم ولی ماجرا کلاً این است که من نمی‌توانم فرار کنم. به نظر من این جمله نقش کلیدی دارد: نمی‌توان از رسانه‌ها که هر جایی حضور دارند، فرار کرد. آن‌ها دیو هستند. من از این لغت، که شما آن را البته از روی تمسخر، تصدیق کردید، استفاده کردم؛ زیرا استفاده از لغت دیو از عبارت دیو تولید تصاویر<sup>۲</sup> اثر ژان بودریار اتخاذ شده است. رسانه‌ها ویژگی‌هایی مانند دیو دارند؛ زیرا آن‌ها شبیه دیو عاشق هستند؛ آن‌ها ما را اغوا می‌کنند، نمی‌توانیم از بند آن‌ها رها شویم. درست است که به عنوان مثال مسلمانان در خانه،

### 3. The Evil Demon of Images



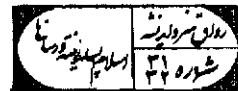
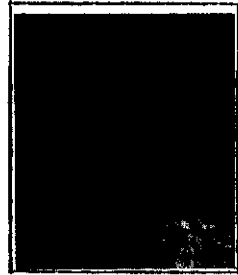


همانند دیگران در هر جایی از دنیا هستند. منظورم این است که افرادی وجود دارند که معتاد تماشای تلویزیون هستند و شش یا هفت ساعت را صرف تماشای تلویزیون می‌کنند و اگر دسترسی داشتند یا می‌توانستند یا ابزار آن را داشتند حتی مدت زمان بیشتری را صرف آن می‌کردند.

این رویه با مفهوم کلان فرهنگ مسلمانان در تضاد مستقیم است؛ زیرا افراد در اتاق نشیمن خود، هفت یا هشت نفر نشسته‌اند و روی دستگاهی که در گوشه قرار دارد تمرکز کرده‌اند و ممکن است بزرگترها بیایند و بروند. در جوامع اسلامی برای بزرگترها، برای پدرها و مادرها و دیگران احترام قائل می‌شوند، بنابراین وقتی آن‌ها می‌آیند به آن‌ها صندلی برای نشستن تعارف می‌شود، یا یک لیوان چای یا چیز دیگری برای آن‌ها آورده می‌شود ولی وقتی گیرنده تلویزیون روشن باشد ابزار این احترام خیلی دشوار می‌شود. همگی ارزش‌های سنتی به چالش کشیده شده‌اند و ارزش‌های جدید از طریق رسانه‌ها در حال انتقال هستند.

در شهرهای بزرگی گروه‌های کوچکی از جوانان هستند که مایلند لباس‌های کاملاً غربی یا تشریفاتی با عکس ستاره‌های غربی بپوشند یا به موسیقی غربی گوش دهند. این همان تأثیراتی است که من از آن یاد کردم. البته برخی غربی‌ها برای این جوامع اسلامی نمادپردازی می‌کنند و می‌کشند غربی‌گرایی را رواج دهند. این نوعی جذاب‌سازی غرب‌گرایی نیست، این رویه‌ها ادراک مردم از تأثیر رسانه‌ها بر جوانان را منفی‌تر می‌کند و به اعتقاد من ضرورت انزوا و طرد ارزش‌های غربی را تقویت می‌کند.

به دلیل این که مسلمانان جامعه غربی را از طریق تصاویر ساده رسانه‌ها می‌بینند، مسلمانان کاملاً از این حقیقت آگاه نخواهند شد که بسیاری از مردم در غرب نیز از این تصاویر در عذاب هستند. تقریباً هر چیزی که از غرب می‌آید، طرد می‌گردد. برای نمونه این طرد کردن شامل دموکراسی یا شکل منظم حکومت پارلمانی نیز می‌شود. امروزه نگاهی در جوامع اسلامی وجود دارد که می‌گویید ببینید، ما باید هر چیزی را که از غرب می‌آید، کنار بگذاریم. در این رویه خطری وجود دارد؛ زیرا اسلام دین جهان‌شمول است و دارای جهان‌بینی جهان‌شمول است. فراتر از همه این‌ها، امروزه دست‌کم چیزی حدود ده میلیون مسلمان در غرب زندگی می‌کنند؛ حداقل حدود ۴ تا ۵ میلیون مسلمان در آمریکا و ۶ میلیون نفر در اروپا از جمله بریتانیا زندگی می‌کنند. اغلب این مسلمانان در هماهنگی کامل با این جوامع زندگی می‌کنند و آن‌ها در این جوامع ادغام شده‌اند. همواره مشکلات نژاد و مذهب و تبعیض و نوعی ستیزه‌جویی وجود داشته است ولی روی هم‌رفته آن‌ها به انتخاب خود این‌جا هستند، آن‌ها از زندگی در این‌جا نسبت به وطن خود شادترند، به همین دلیل است که آن‌ها این‌جا هستند. هنگامی که عده‌ای اسلام را به جامعه اسلامی محدود می‌کنند و فوراً هر چیزی که به غرب مربوط باشد را کنار می‌گذارند، نه تنها برای جوامع خودشان مشکل درست می‌کنند، بلکه در سطحی بسیار حادتر برای این ده میلیون مسلمانی که در غرب زندگی می‌کنند نیز دردسر ایجاد می‌کنند. بنابراین این دسته از مسلمانان به جای این که سفیر اسلام باشند، تبدیل به گروگان‌های اسلام می‌شوند و این، مشکلات

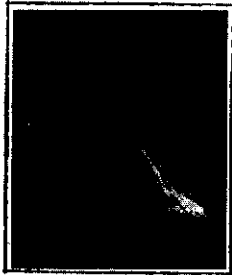


بسیاری برای آن‌ها به بار می‌آورد. هنگامی که بحرانی در فرانسه یا بریتانیا اتفاق می‌افتد، بسیاری از جماعت‌های نژادپرست می‌گویند به وطن خودتان باز گردید. کلاف‌های اجتماعی یا سیاسی بسیاری وجود دارند، که به بحث‌های مربوط به رسانه‌ها گره خورده‌اند. برای من رسانه‌ها و هر آن‌چه در آن‌ها وجود دارد تنها مسائل مربوط به حوزه مطالعات رسانه نیست. از نظر من این مسئله بسیار عظیم‌تر است و همه‌نوع استلزامی را در پی دارد.

برای این‌که این گفته را تصدیق کنیم، در گذشته در جوامع اسلامی هیچ‌گونه مطالعه یا تحلیلی درباره رسانه‌ها وجود نداشته است. رسانه‌ها کاملاً نهانی و از پشت وارد شدند و مانند یک دیو، به تدریج گسترش یافتند و تقریباً زندگی مردم را مسخر خود کردند و مردم متوجه نشدند که چه چیزی در حال وقوع است. به نظر من واکنشی رخ خواهد داد، نمی‌گویم که این واکنش مثبت خواهد بود.

**بسیاری از عقاید شما در این کتاب از منظر یک مسلمان ارائه شده است. شما مفسر و کارشناس بودید و در عین حال می‌دانستید چقدر مفسر و کارشناس بودن ظریف و حساس است. حال که BBC برنامه شما را پخش کرده است و برنامه‌ای ساخته که به اسلام پرداخته است، تجربه این نوع فعالیت چگونه بر ادراک شما تأثیر گذاشته است؟ تا چه اندازه این اعتقاد که در جوامع اسلامی رایج است و شما در کتاب خود به آن اشاره کردید، از جمله این‌که نوهی دسیسه در میان رسانه‌های غربی جریان دارد، تحت تأثیر کار شما با BBC قرار گرفته بود؟ به نظر شما تا چه اندازه فرآیند برنامه‌سازی و محدودیت‌های آن واقعاً از بیرون درک می‌شود و شیوه‌هایی که به مسائل پیچیده می‌پردازد به اندازه کافی تصدیق می‌گردد؟**

خب! شما به عنوان یک فرد دانشگاهی تصدیق می‌کنید که بسیاری از محققین فرضیه‌ای مطرح می‌کنند و امیدوارند طی کار میدانی این فرضیه تصدیق گردد. من نیز این فرضیه را داشتم که در دنیای مسلمانان شدیداً این احساس وجود دارد که هر آن‌چه در چهارچوب رسانه‌ها از دنیای غرب می‌آید توطئه‌ای است تا جوامع اسلامی را متزلزل کند. آن‌چه من در سفرهایم یا گروه فیلمبرداری BBC درک کردم این فرضیه را تصدیق کرد. من بخشی از گروه BBC بودم و در عین حال مسلمانی پاکستانی بودم. جالب آن‌که در دنیای مسلمانان دیدگاه نسبتاً متفاوتی نسبت به من وجود داشت؛ در پاکستان همکاران و دوستانم به طور دائم از من می‌پرسیدند که چرا حتی حاضر شدم خود را درگیر BBC کنم. آن‌ها کاملاً منکر این بودند که این گونه پروژه‌ها توسط غرب می‌تواند شقیق اسلام باشد. آن‌ها حق داشتند ظنین باشند؛ زیرا روزنامه‌نگاران غربی وارد سرزمین مسلمانان می‌شوند، دنبال گزارش‌های خود می‌روند؛ دیدگاه نسبتاً شکل‌گرفته‌ای از آن‌چه می‌خواهند دارند، بنابراین وارد می‌شوند، گزارش‌های خود را جمع‌آوری می‌کنند، بازمی‌گردند و گزارش را ارائه می‌دهند و سپس از صحنه خارج می‌شوند و در جای دیگری از دنیا کار دیگری انجام می‌دهند. در این صورت پابندی یا ارتباط کمی بین شخص آگاه‌دهنده یا روستا یا ناحیه‌ای که روزنامه‌نگار در آن‌جا بوده است و آن‌چه وی پخش می‌کند، وجود دارد. در رسانه‌ها مردم تنها وارد می‌شوند، چیزی را عنوان می‌کنند و محو



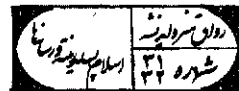
گفتگو  
رسانه‌های بین‌المللی  
۱۴۷-۱۴۶

می‌شوند و هرچه مهیج‌تر باشد، بهتر است. بنابراین ما این مشکلات را داشتیم که خود را در سه سطح بروز داد. نخست در سطح واکنش جهانی به یک برنامهٔ دنباله‌دار مهم رسانه‌ای دربارهٔ اسلام، که ما با واکنش‌های بسیار بسیار جالب توجهی روبه‌رو شدیم. از نظر برخی اصحاب رسانه‌های آمریکا، اسلام چیزی ندارد که به دنیا عرضه کند؛ جز این که مردان مسلمان زنان خود را تک می‌زنند، بسیاری از مردان مسلمان هرج‌ومرج طلب هستند، انقلاب به پا کرده‌اند و گروگان‌گیری کرده‌اند و در نهایت اسلام پس از کمونیسم بزرگترین تهدید است. اگر این برنامه نمی‌کوشید این تصاویر کلیشه‌ای را تصحیح کند آن‌ها هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. این یکی از آن سه سطح بود.

ما با سطح دیگری از واکنش روبه‌رو بودیم که درون جامعهٔ مسلمانان وجود داشت. ما کشوری مانند مصر را داشتیم که اساساً اهل تسنن هستند. من نیز به عنوان یک فرد پاکستانی سنی مذهب هستم و به عنوان یک مسلمان سنی مذهب با وضعیت مصری‌ها همذات‌پنداری و همدلی می‌کردم. وضعیت مصر به گونه‌ای است که اهل تسنن اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند پس چرا ما باید به ایران می‌رفتیم؟ یا رفتن به ایران و نشان دادن مشکلات آن‌ها و تلاش برای فهم مشکلات ایران احتمالاً ما یا وضعیت ایرانی‌ها نیز بسیار همدلی کردیم، با این حال آن‌ها نیز نسبت به رسانه‌ها کاملاً شک و تردید داشتند. ما پاکستانی‌ها را نیز داشتیم که در همان سطح واکنش نشان دادند. سطح سوم مربوط به سطح منطقه‌ای بود، که کشمکش‌های منطقه‌ای در جایی که پروژهٔ BBC مشغول ساختن فیلمی دربارهٔ اسلام بود، ایجاد شد. مثال بارز جنوب آسیا بود که هندی‌ها و پاکستانی‌ها سه بار با یکدیگر جنگ کردند. در پاکستان با این پرسش‌ها روبه‌رو بودیم که چرا BBC برنامه‌ای دربارهٔ اسلام می‌سازد؟ آیا می‌کوشد اسلام را متزلزل کند؟ آیا می‌کوشد دولت اسلامی را بی‌ثبات کند؟ در هند ما دقیقاً با واکنشی برعکس روبه‌رو بودیم. در هند مردم این احساس را داشتند که چون من پاکستانی هستم، این یک پروژه در حمایت از اسلام است و این تلاشی است تا روابط هندیان با اقلیت مسلمان را بی‌ثبات کند. بدین ترتیب پروژه در همهٔ این سه سطح، در فهمی سطحی و کوتاه‌بینانه نسبت به اسلام گیر کرده بود.

اکنون فرضیهٔ دیگری نیز وجود دارد که مطرح می‌کنم؛ به دلیل رسانه‌ها و به دلیل دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم (دنیای پسامدرن) اسلام ناگهان از حوزهٔ محققان و دانشگاهیان که مدت‌های طولانی از عمر خود را صرف مطالعهٔ اسلام کرده‌اند و می‌توانند پاسخی متعادل و منطقی در بسیاری از موارد ارائه کنند، خارج شده است و در حال حاضر مسئله‌ای عمومی شده است. هر کس که بتواند مستندی بسازد یا ساعتی را صرف حمله به مسلمانان کند، ناگهان صاحب‌نظر می‌شود؛ متخصص رسانه‌ای اسلام می‌شود.

این رویه برای محققان مسلمان منجر به درک ضرورت بیان واقعیت اسلام و توانایی مطرح کردن آن می‌شود. این برای محققان حیاتی است؛ زیرا اگر آن‌ها نتوانند با توجه به حملات برق‌آسایی که در رسانه‌ها وجود دارد، این کار را انجام دهند، از جانب تصاویری که در رسانه‌ها پخش می‌گردد خطرانی



به وجود خواهد آمد؛ اگر نگوییم به طور کامل اسلام تحریف می‌شود دست‌کم واقعیت اسلام مخدوش خواهد شد؛ زیرا همگی تصاویر کلیشه‌ای از اسلام به عنوان مذهبی که در آن زن کتک می‌خورد، در آن بی‌رحمی و هرج‌ومرج طلیعی وجود دارد در رسانه‌ها غالب و مستولی است و اگر محققان اسلام نتوانند آن‌چه ماهیتاً ویژگی‌های اصلی اسلام را تشکیل می‌دهد، مطرح کنند، این کلیشه‌ها که نیمی از مردم در غرب درگیر آن هستند، غالب خواهد گردید.

من کتابم را نو ششم سپس وارد میدان شدم تا فیلم بگیرم، نه این‌که کار میدانی خود را انجام دهم و سپس کتاب بنویسم. این موضوع گاهی ناامیدکننده، گاهی سرگرم‌کننده و گاهی خشنودکننده بود که برخی از مطالبی که من در کمبریج بیان کردم ناگهان در میدان مورد تأیید قرار می‌گرفتند و برجسته می‌گشتند. اجازه دهید مثال جالب توجهی از منظر یک فرد بریتانیایی ارائه کنم؛ در این پروژه یک تیم بزرگ مشغول به کار بودند، در مجموع چیزی حدود سی نفر، نکته جالب توجه که من به آن پی بردم این بود که این گروه مانند دیگر اصحاب رسانه‌ها نگاهی خنثی به اسلام داشتند و احتمالاً برخی از آن‌ها نسبت به اسلام انزجار هم داشتند ولی هر چه آن‌ها بیشتر و بیشتر درگیر این پروژه می‌شدند و مجبور می‌شدند به همکاران خود توضیح دهند که اسلام چیست، متوجه شدم که موضع آن‌ها نسبت به اسلام در حال تغییر است. آن‌ها بیشتر و بیشتر شفیق اسلام می‌شدند و تقریباً بدون راهنمایی یا بحثی از طرف من از بحث‌های اصلی اسلام آگاهی بیشتری پیدا می‌کردند؛ زیرا همه چیز با همان سرعت در حال وقوع بود. برای نمونه متوجه شدم که مسائل اصلی انگلستان، جنگ خلیج فارس و مسئله سلمان رشدی بود؛ آن‌ها همان موضعی را اتخاذ کردند که ما مسلمانان موضع اسلامی می‌نامیم؛ برای نمونه آن‌ها درباره سلمان رشدی می‌گفتند جای تعجب است که هرگاه درباره سلمان رشدی در رسانه‌ها اظهار نظر می‌شود از شخصیت‌های کاملاً بریتانیایی استفاده می‌شود که قطعاً از مسلمانان برای کاری که انجام داده‌اند و این‌که ارزش‌های بریتانیا را درک نکرده‌اند، انتقاد خواهند کرد. درباره مسلمانان نیز به جای استفاده از شخصیت‌های قابل قبول به کلیشه‌های افراطی بسنده می‌کنند و بدین ترتیب دیدگاه‌های بریتانیایی‌ها و آن‌چه گفته‌اند، تصدیق می‌گردد. این عمل دستکاری عامدانه رسانه‌ها است تا کلیشه‌هایی که ما از آن آگاهیم تقویت گردد. آن‌ها به من این نکته را یادآور می‌شدند که چه چیز در جریان است و این عمل چقدر آزاردهنده، زشت و ناراحت‌کننده است. برای من جالب بود؛ زیرا به عنوان مسلمانی که درگیر رسانه‌ها شده بودم، آگاه بودم که این روند گاهی آگاهانه اتفاق می‌افتد و گاهی ناآگاهانه. این موضوع از یک منظر کاملاً متفاوت، آن‌چه /دو/ورد سعید درباره شرق‌شناسی بیان می‌کند را تقویت می‌کند؛ این مسئله مربوط به قدرت است و مسلمانان قدرت خود را از دست داده‌اند، با این حال منظور سعید از قدرت، قدرت سیاسی است. من درباره قدرت رسانه‌های طبعیت می‌کنم که چیز کاملاً جدیدی است. مسلمانان بسیار دیر متوجه این قدرت شده‌اند و بعضاً هنوز هم متوجه نشده‌اند. به همین دلیل است که من این قدرت را دیو می‌نامم؛ زیرا همه ویژگی‌ها و ابعاد دیو را داراست.

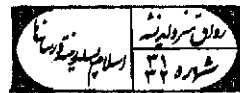
**شما به برخی مشکلات پذیرش این برنامه در دنیای مسلمانان اشاره کردید و برای نمونه خطوط شیعه و سنی را تفکیک کردید. به نظر شما درباره پذیرش آثاری این چنین چه مشکلاتی در غرب پیش می‌آید؟**

در وهله اول من بسیار بسیار مراقب بودم (و گروه کاملاً نسبت به آن آگاه بود) که ما به هیچ وجه کشمکش عمدی یا تحریکی ایجاد نکنیم. منظورم این است که ما و حتی خود من به عنوان یک مسلمان شدیداً از این ضرورت آگاهیم که برای کتاب مقدس اسلام، قرآن، پیامبر الهی و شخصیت‌های صدر اسلام احترام کافی قائل شویم و آن‌ها را درگیر هرگونه مشاجره نکنیم؛ زیرا به نظر من این بحث‌ها ما را کاملاً از هدف پروژه منحرف می‌کرد. هدف ما در این پروژه به تصویر کشیدن آن‌چه در جوامع مسلمان‌نشین در حال وقوع است (در یک بستر تاریخی ولی تا حد ممکن از منظر مسلمانان) بود. بنابراین همه افراد از آن آگاه بودند و نسبت به آن حساسیت نشان می‌دادند. در این پروژه افراد مختلفی وجود داشت، برخی مسیحی و برخی سکولار بودند و برخی هم هیچ علاقه یا کششی به دین نداشتند، با این حال شاید به دلیل این حساسیت من، یا حساسیت اسلام، حتی به پیامبر الهی تنها با نام اشاره نمی‌کردند. مسلمانان به دلیل احترامی که برای پیامبر اسلام قائلند وی را نمی‌اکرم می‌نامند.

هر چند سیلابی از تصاویر منفی وجود دارد که گرداگرد مسلمانان در غرب می‌چرخد و آن‌ها را با خود می‌برد ولی چون من ذاتاً فردی خوش‌بین هستم، متوجه شدم بسیاری از مردم در غرب تلاش بسیاری می‌کنند تا واقعا با دیگر ادیان و تمدن‌ها برخورد کنند که این به نظر من از ویژگی‌های عصر پسادرن است. گفته می‌شود مسلمانان غرب، بلوک آمریکا یا غرب را نفی کرده‌اند، با این عدم پذیرش است که می‌توان متوجه شد بودیسم، هندویسم یا اسلام چه می‌گویند. من در سخنرانی‌هایم برای همگی سطوح جامعه، از دانشجویان گرفته تا اشخاص برجسته در راس قدرت یا دانشگاهیان، دختر و پسر متوجه شدم که کشش جدی نسبت به اسلام وجود دارد و آن‌ها می‌گویند به ما بگو اسلام اساساً درباره چیست و حقیقتاً روشنفکران زیادی وجود دارند.

ما هم چنین واکنشی در غرب داریم که مردم می‌گویند: آه، این لاپوشانی است؛ چون ما انتظار پروپاگاندای اسلامی را داشتیم. برخی گفتند BBC مشاور مسلمانان داشت که اهل پاکستان و مسلمان است، بنابراین این برنامه کاملاً لاپوشانی است. این برنامه این بحث در کشوری مانند پاکستان که در آن می‌گفتند BBC چگونه می‌تواند برنامه‌ای عادلانه و بی‌طرف درباره اسلام تهیه کند؟ را واژگون می‌کند.

درباره برنامه‌هایی که درباره اسلام ساخته می‌شوند رویه‌ای وجود دارد که به رسانه‌ها بازمی‌گردد و با مسائل جاری پیوند می‌خورد. یکی از ویژگی‌های رسانه‌ها حافظه بسیار بسیار کوتاه‌مدت آن‌هاست. به نظر من وقتی سریال‌هایی شبیه به کار ما تولید می‌شوند تا حد زیادی به شرایط بین‌الملل و حوادثی که در رابطه با اسلام رخ می‌دهد، بستگی دارد. تلاش‌های جدی صورت می‌گیرد تا به مسائل مربوط



به جوامع اسلامی پرداخته شود. این اقدامات تلاشی جدی است؛ زیرا ریشه در تاریخ و جامعه دارد. ما در برنامه‌سازی خود با مشکلات بسیاری روبه‌رو شدیم، به جاهای مختلف رفتیم و با مردمان مختلف مصاحبه کردیم ولی اگر حوادث ناگواری مربوط به اسلام مانند آدم‌ربایی، گروگانگیری یا ترور اتفاق افتد، شانس برنامه‌های این چنینی از دست می‌روند. اگر شب در اخبار، حادثه‌ای وحشتناک مرتبط با اسلام پخش گردد و قرار باشد همان شب برنامه مستندی درباره اسلام پخش گردد که تعادل و عقلانیت در جوامع اسلامی را نشان دهد، مردم هیچ علاقه‌ای به این برنامه نشان نخواهند داد. ممکن است آن‌ها به خطایی کشاننده شوند که رسانه‌ها تحمیل می‌کنند، بدین ترتیب قضاوت‌های عجولانه و سطحی کنند و تصویر خاص تلویزیونی را به ویژگی‌های یک دین اصیل ربط دهند و معادل آن در نظر گیرند.

#### پی‌نوشت

اکبر صلاح‌الدین احمد طی دو دهه گذشته بسیار کوشیده است اسلام را به دنیا معرفی کند. برخی از آثار اخیرتر وی درباره اسلام عبارتند از:

- Islam, Globalization and Postmodernity; Routledge, 1994  
Islam Today: A Short Introduction to The Muslim World; I.B. Tauris, 1998  
Islam under Siege: Living Dangerously in a Post-Honor World; Polity Press, 2003  
After Terror: Promoting Dialogue among Civilizations; Co-Edited by Brian Forst, Polity Press, 2005  
Journey into Islam: The Crisis of Globalization; Brookings Institution Press, 2007

\* این گفت‌وگو از منبع زیر برداشت و ترجمه شده است:

Media, Culture and Society (SAGE, London, Newbury Park and New Delhi), Vol. 15, 81-86.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پایه انسانی

